

خوانشی از گذشته جز آن خوانش رؤیایی را قابل پذیرش نمی‌دانند. نوستالژی وقتی که در جامعه‌ای فراگیر شود، به‌صورت کالایی درمی‌آید که تأمین‌کنندگانی برای بازار پُررونق آن تولیدمی‌کنند. برای همین است که هزاران پیچ اینستاگرام دائماً به سبک «تونل زمان» عکس‌های بلوار فرح و ساحل نوشهر را بارها و بارها می‌گذارند و به همین دلیل است که بسیاری از کمدی‌های پُرفروش، زمان قصه‌ی خود را قبل از انقلاب انتخاب می‌کنند تا بازار پُرفرونی را از دست ندهند. تفاوت آن کمدی‌ها با «تاسیان» در این است که آن‌ها ادایی ندارند و از پیش، تکلیف‌شان مشخص است؛ اما «تاسیان» با مدعای اثر روشنفکری به بازار عرضه می‌شود. این ادعا هم در فرامتن دیده می‌شود، هم وقتی سعی می‌کند که بگوید خوانشی خاص از تاریخ دارد و هم داوری ارزشی داشته باشد نسبت به فیگورهای تاریخی و روشنفکری. اینجاست که این تناقض به‌وضوح بیرون می‌زند و نه‌مانند کمدی‌های بازار، اسباب سرگرمی توده‌های مردم می‌شود و نه مورد اقبال نخبگان فکری قرار می‌گیرد.

❖ سلاخی با قلب گنجشک

ما در «تاسیان» نه با شخصیت و تیپ که با فانتزی‌هایی از آدم‌ها مواجه‌ایم؛ خیال‌هایی که در روایت‌های کلان فهم عرفی ساخته می‌شود، بی‌آنکه ربط و نسبتی با واقعیت داشته باشند یا حتی مابه‌ازای عینی. دانشجو، بازاری، ساواک، روشنفکر، مذهبی و چپ بازنمایی‌شده در «تاسیان» آن قدر بی‌ربط به واقعیت‌اند که آدمی را یاد کلیپ‌های بازگانی صداوسیما می‌اندازد یا سریال‌های دهه‌ی ۶۰ که می‌خواست نیروهای خیر و شر را در سطحی‌ترین حالت ممکن در چشم مخاطب فرو کند. «تاسیان» اما در بازنمایی دو گروه بدیع عمل کرد؛ کارگران و ساواک. در سینمای ایران ما کمتر کارگر داشته‌ایم اما در هیچ کدام از آن‌ها، کارگر چنین لمپن، بی‌سواد، اراذل و احمق بازنمایی نشده بود و البته چنین مقصر وضعیت موجود، در «تاسیان» درنهایت این کارگران هستند که با تحریک چند دانشجوی توده‌ای و درنهایت عاشق سر در گم، کار خانه و مملکت را به آتش می‌کشند و دنیای فانتزی شیرین را به مرگ می‌کشانند.

بدیع‌تر از آن، بازنمایی ساواک و مأمورانش بود. البته خیلی پیش‌تر ری‌برندینگ ساواک آغاز شده بود. بازنمایی چهره‌ی ساواک به‌عنوان نهادی که بنیانش برای مبارزه با خرابکاران و جاسوسان شوروی بوده است، آخرین بخش پازل ساخت دوران پهلوی به‌عنوان اتوپیاست. با موفق شدن ری‌برندینگ ساواک، که مخوف‌ترین وابستگان رژیم پهلوی هستند، دیگر هیچ نقطه‌ی سیاهی در کارنامه‌ی پهلوی نمی‌ماند. آزادی که بوده است، اقتصاد بسیار رونق داشته، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و شکوه امپراتوری ایران هم بوده است. فقط می‌ماند ساواک که باید تطهیر می‌شد. پرویز تاشتی با حضورش در تظاهرات خارج از کشور و بعدتر پخش مستندی از او در شبکه من‌و‌تو، خودش با قدرت این ری‌برندینگ را شروع کرد. لشکر سایبری سلطنت‌طلب هم با قدرت همین خطر را پیش گرفتند، خطی که می‌گوید: «کاش ساواک عزیز همه‌ی روشنفکران چون ساعدی و شریعتی را خیلی زودتر کشته بود تا شر آن‌ها دامن مملکت را نگیرد.» حالا ساواک بازنمایی‌شده‌ی «تاسیان» در امتداد همین انگاره است؛ چیزی میان سلاخ و یک میهن‌دوست دل گنجشکی. البته این اتفاق از یک بابت خوب است؛ ساختاری که از آن بازنمایی مضحک ساواکی احمق، چشم‌چران، قائل و جمیع صفات بد، به این حد از رواداری رسیده است که این بازنمایی از ساواک را بنپذیرد، دیگر به‌سه طریق اولی در نسبت به همه‌ی بازنمایی‌های دیگر باید به‌مراتب روادارتر باشد. و این می‌تواند دستاورد «تاسیان» برای وضعیت امروز ما باشد.

خود بلدند، و از این‌رو خوب می‌دانند چگونه در بزنگاه‌های تاریخی چون اکنون، دقیقاً کجا و به کدامین شیوه مسیر را برای «بازتولید» ابدی استبداد و خفقان در این کشور هموار کنند. برای سال‌ها بسیاری هشدار می‌دادند که قبضه تخیل سیاسی یک جامعه، مهم‌ترین ابزار بازتولید مناسبات ارتجاعی است؛ و حال تولیدات به‌اصطلاح فرهنگی‌ای که در بالا اشاره‌ای به آن شد در همین مسیر گام برمی‌دارند. بر خلاف فریادهایی که به‌ظاهر برای «ایران» و «توسعه» ایران می‌زنند، نه دغدغه ایران و مردم ایران را دارند، نه دغدغه توسعه‌اش را؛ بلکه هدف صرفاً مهیا کردن بستری است که همان ساختارهای ارتجاعی همیشگی که برای دهه‌ها بعد از مشروطه ما را از داشتن آزادی و توسعه محروم کرده، این‌بار در شمایل و قامتی جدید ادامه‌حیات‌یابند. وقتی از «قبضه‌تخیل سیاسی» صحبت می‌کنیم، مرادمان دقیقاً همین است. در بحبوحه انقلاب ۵۷ صداهایی که شنیده می‌شد صرفاً صدای «چپ‌های تندرو» - که سرال با تمام توان به‌دنبال تخطئه آنان است - نبود. در عین حال صرفاً هم صدای اسلام‌گرایانی که دل‌نگران ازنسب‌رفتن دین و باورهایشان در کوران مدرنی‌زاسیون افسارگسیخته پهلوی اول و دوم بودند، نبود؛ اینها «لدرلترن صداه» بودند اما «همه» آنچه می‌شد شنید، نبودند. در همان زمان صداهایی خفیف، خسته، منتقد انقلاب‌گری و توحش انقلابی هم وجودداشتند که شنیده نشدند. صداهایی همچون صدای غلامحسین صدیقی، مهشید امیرشاهی، مصطفی رحیمی و امثال آنها. کسانی که مخالف انقلاب در این شکل و شمایل بودند، دغدغه ایران را داشتند و نسبت به عواقب تندروی و بسته‌شدن فضا هشدار دادند. اما «یحیی»‌هایی بودند که در این بیابان مخوف و پُر شر و شور انقلابیون، فریادشان به جایی نرسید. آنها دقیقاً به ما در مورد بحران تخیل سیاسی‌مان هشدار می‌دادند؛ کسانی که راه و منش‌شان در بزنگاه این روزها می‌تواند کورسوی امیدی پیش چشمان‌مان قرار دهد.

❖ روایتی مقبول و ساده

اینکه «آن زمان» چنین صداهایی شنیده نشدند غم‌انگیز بود اما اینکه «هنوز» در ایران شنیده نشوند، «کابوس‌وار» است. و دلیل اینکه شنیده نمی‌شوند و گوش شنوایی برایشان نیست، همین دسته‌گاه عریض و طویل تحریف تاریخ است که کمر به نابودی و قبضه تخیل سیاسی می‌بست.

از سازندگان سریال‌هایی چون «تاسیان»، مستندهایی چون مستندی‌های



فرید ناصر

قیلمساز و پژوهشگر سینما

قبل از هر چیزی باید بگویم که نه سینما به خودی خود تاریخ است، نه «تاسیان» سینما. با این پیش‌فرض لازم است نکاتی در نظر گرفته شود. «یک سریال چپ‌ستیز فانتزی خوش رنگ‌ولعاب که شکوه روزهای ازنسب‌رفته را به تصویر می‌کشد.» از این نقدهای کلی گوی یک خطی اینستاگرامی که بگذریم، می‌رسیم به واقعیت سریال «تاسیان». اگر قرار است دموکراسی، خواسته پیش‌فرض‌مان باشد، باید نگاهی بیاندازیم به آثار دیگر سینمایی. آثاری که به‌ویژه در ذهنم هست، فیلم‌هایی هست که کارمان شیردل ساخته و در میان آن‌ها تنها فیلم کوتاه «قلعه» برای سر شاخ شدن با این سریال بیست‌وندی قسمتی کافی است. از نظرم «شهرنو» (دقیقاً همین یک عبارت پُر رمزوراز) برای اینکه به‌تنهایی لکه‌های ننگ پهلوی را بر پیشانی این سلطنت از آغاز تا پایان نمایندگی کند، کافی است. روسپی‌خانه‌ای که با زنان حرمسرای قاجار، بنا و با سایر زنان دسته‌به‌گریبان فقر و تن‌داده به فساد، به آتش کشیده شد؛ که اگر این اتفاق نمی‌افتاد، از نظر دراماتیک بودن، تراژدی بودن و تاریخی بودن چیزی از آشویتس کم نداشت تا تبدیل به موزه شود. اگر مسئله زنان در «تاسیان» مطرح است و تم عاشقانه، پس جایگاه زنانی که پیشان به شهرنو کشیده شد، چه می‌شود؟ آیا مولفی می‌تواند در پس ادعای ساخت یک اثر تاریخی، با نام سه‌گانه روزی روزگاری ایران، ذهنیت‌های شخصی خود را با نادیده گرفتن بخشی دیگر از جامعه پیاده‌سازی کند؟ آیا دختر یک کارخانه‌دار، طلاهدار، مقام زن است و خانواده یک کارگر، محکوم به حذف از تاریخ؟ این‌ها سوالاتی هستند که وقتی از روایت سخن به‌میان می‌آید، باید به آنها پاسخ داده شود. لازم است تا مواردی که به‌تعهد منصفانه تاریخی منجر می‌شوند، بیان شوند.

❖ پیامدهای سوگیری در روایت

تاریخ تنها آزمایشگاهی است که می‌توان پیامدهای اندیشه را در آن آزمایش کرد. حال اگر ارزش اصلی تاریخ در توانایی آن به‌عنوان یک آزمایشگاه برای تأمل اجتماعی پنهان باشد، هرگونه مصالحه با یکبار چگی واقعی آن به‌طور مستقیم، سودمندی آن را تضعیف می‌کند. این دقیقاً جایی است که پای دموکراسی به‌میان می‌آید. یک سابقه تاریخی تحریف‌شده یا ناقص، به خودی خود داده‌های معیوبی را برای این آزمایشگاه فراهم می‌کند که منجر به تشخیص‌های نادرست از مسائل کنونی و قضاوت‌های نادرست بالقوه فاجعه‌بار در سیاست‌گذاری و اقدامات جمعی می‌شود. بنابراین هدف اصلی تاریخ به‌عنوان راهنمایی برای پیشرفت اجتماعی، به‌طور ذاتی با جامعیت اخلاقی و واقعی آن پیوند خورده است. چنین رویه‌ای تحت عنوان «سوگیری ارانه» قرار می‌گیرد. شکلی از تحریف تاریخی که روایت‌ها را از طریق استفاده از زبان عاطفی، انتخاب گزینشی، یا به‌شکلی بسیار مهم، حذف استراتژیک اطلاعات مرتبط، دستکاری می‌کند. نتیجه یک روایت مغرضانه، نامتوازن و جانبدارانه است که به‌جای حقیقت تاریخی، به یک نگرش خاص خدمت می‌کند و به ستیز افکار دیگر می‌رود. تاریخ صرفاً یک بازگویی خنثی نیست؛ بلکه یک روایت قدرتمند است که هویت جمعی و حافظه عمومی را شکل می‌دهد. هنگامی که یک مولف به روایتی انتخابی می‌پردازد، او صرفاً نسخه‌ای از رویدادها را ارائه نمی‌دهد؛ بلکه فعلاانه شکلی از قدرت و کنترل را بر نحوه درک یک گروه از گذشته خود، مسئولیت اخلاقی خود و وظایف کنونی

چهارشنبه ۸ مرداد ۱۴۰۴

سال چهارم - شماره ۸۴۶

www.hammihanonline.ir

نگاه پژوهشگر

زنانی که نمی‌بینیم

خود اعمال می‌کند. این شکل‌دهی عمدی روایت تاریخی برای اهداف ایدئولوژیک یا سیاسی، نوعی دستکاری ظریف و در عین حال خطرناک است، زیرا از اعتماد ذاتی به پژوهش‌های تاریخی برای انتشار نسخه‌ای از ترجیحی و اغلب سانسورشده از واقعیت سوءاستفاده می‌کند و بدین‌ترتیب بدون اجبار آشکار، رفتار و تفکر اجتماعی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. تونی جات این موضوع را دقیق‌تر توضیح می‌دهد و استدلال می‌کند که ملت‌ها مسئولیت جمعی دارند که با تاریخ خود صادقانه و بدون اسطوره‌سازی مواجه شوند. این اسطوره‌سازی، که اغلب توسط کسانی که به‌دنبال پنهان کردن تقصیر یا به‌دافل رساندن مشارکت خود در جنایات دولتی هستند، تداوم می‌یابد، درنهایت منجر به رفتار بد جمعی می‌شود و مانع پیشرفت اجتماعی و آینده‌ای بهتر می‌گردد. تحریف‌های مستقیم، اگرچه مخرب هستند، اغلب ردپاهای ملموسی بر جای می‌گذارند که می‌توانند توسط شواهد متناقض افشا شوند. صرفاً با حذف حقایق ناخوشایند، روایت حاصل منسجم و واقعی به‌نظر می‌رسد، اما به‌طور ظریفی درک عمومی را از واقعیت‌های حیاتی دور می‌کند. این امر آن را به‌شدت هولناک می‌سازد زیرا مخاطب اغلب از آنچه عمداً حذف شده، بی‌خبر است، که تشخیص و به چالش کشیدن دستکاری را دشوارتر می‌کند. گویی تجربه‌زیسته مولف و بافت تاریخی ذهنیت او به‌ناچار دیدگاه او را شکل می‌دهد و بی‌طرفی کامل را به چالشی دشوار - اگر نگوئیم ناممکن - تبدیل می‌کند. هر چند اگر بخواهیم منصفانه نگاه کنیم، در حالی که تحریف عمدی غیراخلاقی است، درجه‌ای از ذهنیت یک‌جانبه، اجتناب‌ناپذیر از تفسیر انسانی است. درست در همین جاست که درک و تمایز بین بازنگری تاریخی منصفانه و انکار تاریخی غیرمنصفانه حیاتی می‌شود. بازنگری تاریخی منصفانه یک فرایند آکادمیک اساسی و ضروری است که شامل تفسیر مجدد روایت‌های تاریخی تثبیت‌شده می‌شود؛ در حالی‌که انکار تاریخی غیرمنصفانه، شکلی از تقلب فکری است که شامل جعل، بی‌اهمیت جلوه دادن یا تحریف سوابق تاریخی می‌باشد. انکار تاریخی از طیف وسیعی از تکنیک‌های فریبنده استفاده می‌کند که اساساً در گفتمان تاریخی صحیح غیرقابل قبول هستند. این تکنیک‌ها شامل ارائه اسناد جعلی شناخته‌شده به‌عنوان معتبر، اختراع دلایل هوشمندانه اما غیرقابل قبول برای بی‌اعتمادی به اسناد معتبر، نقل قول از منابع خارج از بافت تاریخی آن‌ها و دستکاری آمار برای مطابقت با یک روایت از پیش تعیین‌شده است.

❖ زنان و پدیده‌ای به‌نام شهرنو

در حالی که حکومت پهلوی نوسازی، ازجمله پیشرفت‌هایی در حقوق زنان را دنبال می‌کرد، این فرایند عمدتاً از بالا به پایین و ابزاری بود. در مقابل، چپ ایران، خواهان تحول بنیادی‌تر در جامعه بود. از دیدگاه مارکسیستی، مشکلات اجتماعی ازجمله روسپی‌گری، ناشی از ماهیت ذاتی استثمار سرمایه‌داری است، جایی که بدن انسان به کالا تبدیل می‌شود. چپ‌گرایان به‌شدت از فقر گسترده در ایران به‌عنوان یک شکست سیستمی سرمایه‌داری و سیاست‌های دولتی که انباشت سرمایه را بر رفاه عمومی و کرامت انسانی اولویت می‌دهند، انتقاد می‌کردند. حکومت پهلوی، فعلاانه کارگران جنسی را در شهرنو تحت حمایت دولت تنظیم و نظارت می‌کرد. جنبش رو به رشد رهایی‌ی زنان بر تغییر نگرش‌های رسمی نسبت به شهرنو تأثیر گذاشت، که منجر به تأسیس یک دفتر مددکاری اجتماعی در داخل قلعه شد. بااین‌حال نگرش‌های رسمی، مبهم باقی ماند؛ فیلم مستند «قلعه» که سفارش داده شده بود، در همان سال توسط وزارتخانه متوقف و ممنوع شد، که نشان‌دهنده موضعی پیچیده و اغلب متناقض از سوی مقامات بود. ^[*درخواست منبع*]

دارند، به‌روشنی در این سال‌ها می‌توان دید. جای قربانی و جلاد را جابه‌جا کردن، آلت‌رناتیوهای ایران آینده را به دفاع از سرمایه‌داری رانتی (خواه مذهبی و خواه سکولار) تقلیل دادن، از فرآیندهای فاسد «خودمانی‌سازی» به‌نام خصوصی‌سازی حقیقی اقتصاد دفاع کردن و الیگارش‌ی مالی را این‌بار تحت لوای سلطنت‌طلبی عرفی، جایگزین خواست حقیقی جامعه‌برای دموکراتیزاسیون نشاندن.

بخشی عظیم از تندروهای داخلی در داخل ایران که رانت اقتصادی دارند، ممکن است بر سر برخی جزئیات مملکت‌داری در ایران آینده با سلطنت‌طلبان اختلاف‌نظر داشته باشند، اما هر دو جریان حاضرند برای «حفظ وبقای» «نظم» (بخوانید «بی‌نظمی») اقتصاد نئولیبرال امروز ایران (حتی تحت یک حکومت تماماً غیردموکراتیک و سرکوبگر)، سازش کنند. «تاسیان»‌ها قرار است ذهن ما را برای تن دادن و پذیرش چنین کالوسی «آماده کنند».

نیروی مردم، خواست دیرپای آنان برای رسیدن به آزادی اما، قابل مصادره نیست. من عمیقاً بر این امر باور دارم. «ایران» و معنای «ایرانیت» هم قابل مصادره نیست(از آن‌رومی گویم که این کلیدواژه‌ای است که این‌روزها اغلب برای مسکوت گذاشتن گفتمان‌های «مترقی» و آوانگارد به‌کار می‌رود). چیزی در دلم می‌گوید که این «فریب»، این بار را به جایی نخواهد برد و مردم ایران در زیر سایه جنگ و فشار خردکننده اقتصادی، را خود را پیدا خواهند کرد. بعد از قریب ۱۲۰ سال که از انقلاب مشروطه می‌گذرد، حقیقتاً مایه تأسف خواهد بود که این‌بار نیز خواست آزادی و عدالت به‌مسئول رود، و همه رنج و تلخی‌هایی که طی این دهه‌ها از فاشیسم‌خارجی و ساختار حاکمیتی متصلب داخلی بر ما جاری شده، دیگر بار در شمایل پُر زرق‌وبرق به‌نام «تغییر» به خوردمان داده شود. هوشنگ ابتهاج در دفتر شعرش «تاسیان» در شعری با نام «ای فردا» می‌گوید:

«در سینه گرم توست ای فردا

درمان امیده‌های غم‌فرسود

در دامن پاک توست ای فردا

پایان شکنجه‌های خون‌آلود

ای فردا ای امید بی‌نیرنگ…»

من به فردا باور دارم و از هنری که منادی دروغ و فریب است، بیزارم. آنچه در جامعه‌های ایران می‌بینم، از بسیاری جهات دلگرم‌م می‌کند که «فردا»ی ما این‌بار فردایی آزاد خواهد بود؛ فردای «امید بی‌نیرنگ.»

نقد لایحه

در مسیر عکس و عده‌ها از شفافیت تا سانسور



ابوالفضل رجبی

روزنامه‌نگار

یک‌سال از آغاز به‌کار دولت چهاردهم می‌گذرد. دولتی که با شعار گفت‌وگو، عدالت رسانه‌ای، شفافیت و بازگرداندن اعتماد عمومی، روی کار آمد. دولتی که رئیس‌جمهور آن در بیانیه انتخاباتی خود عنوان کرده بود: «می‌خواهم صدای بی‌صدایان باشم»، اما اکنون در آستانه سالگرد نخست خود، لایحه‌ای به مجلس ارسال کرد و مجلس نیز با قید دوفوریت آن را در دستور کار قرار داد. لایحه‌ای که معنایش چیزی جز حرکت در مسیر عکس همان وعده‌ها نیست: «لایحه مقابله با انتشار محتوای خبری خلاف واقع در فضای مجازی». نخستین لایحه رسانه‌ای مسعود پزشکیان، نه تقویت گفت‌وگو، که محدودسازی صداهاست. ماده‌های این لایحه، از الزام سکوها و پلتفرم‌های داخلی به دریافت مجوز برای انتشار محتوا تا مسئولیت کیفری مدیران پلتفرم‌ها در قبال نوشته‌ها و محتوای کاربران، بیش از آنکه در خدمت امنیت روانی جامعه باشد، در خدمت انحصار حقیقت در دست نهاد قدرت است. این نگاه مقابله‌ای با آنچه نمی‌خواهیم، حاصلی جز تحدید همان آزادی‌ای ندارد که پزشکیان می‌خواست به آن برگردد؟ پاسخ این سوال در کلیت این لایحه پیداست و نیازی هم به تفسیر خاصی ندارد؛ بااین‌حال می‌توان آمیدی به بازپس‌گیری این لایحه و شنیدن صدای مخالفان را از دولت چهاردهم داشت؟ به‌نظر می‌رسد با قید دوفوریت مجلس به این لایحه، عملاً چنین امکانی از سمت دولت سلب شده است. بااین‌حال اگر این لایحه حاصل کم‌دقتی، بی‌تدبیری و بی‌اطلاعی دولت بوده، حد شجاعت این است که با پذیرش اشتباه، دولت با مجلس و شورای نگهبان وارد مذاکره شود. اگر نه، می‌توان دریافت که اراده‌ای از پیش تعیین‌شده برای اقدام و عمل در این زمینه وجود داشته و صحبت‌های اهالی دولت در این زمینه، تنها آپوشانی این تصمیم است. بر کسی پوشیده نیست جامعه‌ایرانی امروز، پس از جنگ امنیتی و رسانه‌ای اخیر، نیازمند بازسازی اعتماد است. در این سال‌ها رسانه‌ها، روزنامه‌نگاران و خبرنگاران در همراهی با جامعه، و شننگری‌های بسیاری کرده‌اند و هم‌زمان با فشارهای هرباره و تکراری، به کار و رسالت خود ادامه داده‌اند و درنهایت مشخص شده که آنها تنها حقیقت را روایت کرده‌اند. تجربه‌های گذشته را فراموش نکرده‌ایم: فساد در صندوق ذخیره فرهنگیان، حقوق‌های نجومی، بحران در وزارت جهاد کشاورزی و… همه نخست توسط رسانه‌ها و افراد رسانه‌ای افشا شدند و همان‌زمان از سوی مراجع رسمی تکذیب شدند و بعدها تمام این روایت‌ها در سکوت، حکم تایید گرفتند. به‌نظر می‌رسد اگر چنین قانونی پیش‌تر وجود داشت، بسیاری از این واقعیت‌ها هرگز روشن نمی‌شدند. همچنین تحلیل و تفسیر خبر و واقعیت نیز با این لایحه بی‌معناست و همین متن پیش‌رو هم می‌تواند از مصادیق انتشار خبر خلاف‌واقع باشد. این همه به‌معنای این است که جامعه از آخرین سپر شفافیت خود نیز محروم خواهد شد و بی‌دفاع‌تر از پیش و ناامیدتر از اکنون، با نفی روایتی که این‌گونه ادعای حقیقت دارد، منفعلا نه به روایت‌های دیگری تن می‌دهد، که نه رنگی از حقیقت دارند و نه نشانی از کار روزنامه‌نگاری حرفه‌ای در آن دیده می‌شود. علاوه بر اینها، این لایحه با هر آنچه محتواست نیز سر ستیز دارد و از مردم عادی تا تولیدکنندگان و منتشرکنندگان محتوا را در دایره شمول خود قرار داده است. بااین‌همه این لایحه فقط روزنامه‌نگاران یا رسانه‌ها را نشانه نرفته است؛ اکوسیستم فناوری کشور نیز در معرض تهدیدی جدی است. در شرایطی که وضعیت اینترنت با اختلال و محدودیت همراه است و زیرساخت ارتباطاتی به‌شدت فرسوده شده، این فشار مضاعف می‌تواند تیر خلاص به اکوسیستم استارت‌آپی و اقتصاد دیجیتال ایران باشد. از طرفی، میلیون‌ها ایرانی در پلتفرم‌های فیلترشده‌ای چون اینستاگرام، تلگرام و شبکه اجتماعی ایکس (توییتر سابق) فعال‌اند. لایحه حاضر، با تعریف مبهم خود از «انتشار محتوا»، این کاربران را نیز در معرض جرم‌انگاری قرار می‌دهد. چنین سیاستی تنها روایتی دوگانه را در سایه تحدید محتوا، رسانه و روزنامه‌نگاران تقویت می‌کند. لایحه مقابله با انتشار محتوای خبری خلاف‌واقع در فضای مجازی، اگر تصویب شود، بیش از خلافت‌واقع در فضای مجازی، اگر تصویب شود، بیش از هر چیز استقلال رسانه و محتوا را زیر سوال خواهد برد و فاصله میان مردم و دولت را عمیق‌تر خواهد کرد. دولت چهاردهم هنوز فرصت دارد به مسیر وعده‌های خود بازگردد. اکنون زمان شنیدن صدای بی‌صدایانی است که رئیس‌جمهور وعده آن را داده بود، چراکه امروز صدای این بی‌صدایان درآمده و نیازمند شنیدن است. بازگشت به اصل شفافیت و گفت‌وگو، تنها راه حفظ اعتماد عمومی و انسجام ملی است؛ نه سانسور، نه مجوزدهی انحصاری و نه جرم‌انگاری نقد.